



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



تاریخچه پیدایش

باب و بهائیت

علی بورونی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخچه پیدایش باب و بهائیت

نویسنده:

علی بورونی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تاریخچه پیدایش باب و بهائیت
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	مؤسس اصلی
۸	کودکی و نوجوانی علی محمد باب
۹	سفر به بوشهر
۱۰	مشاهیر اصحاب باب
۱۰	قره‌العين، طاهره
۱۱	نقشه قتل ملا محمد تقی
۱۱	فرار
۱۲	آیتی در کتاب کشف الحیل
۱۲	اولین فرمان
۱۳	توبه نامه باب
۱۳	فرار توسط حاکم اصفهان
۱۴	تبعید باب به تبریز
۱۷	کتاب‌های باب
۲۰	قسمت‌هایی از کلمات سید علی محمد باب
۲۰	نمونه‌ای از احکام باب
۲۱	قداست و حرمت عدد نوزده در بیان
۲۲	عدد و نام ماه‌ها در دین باب
۲۲	سوء قصد به ناصرالدین شاه
۲۲	پناهندگی به سفارت روس

- ۲۳ تبعید به عراق
- ۲۴ متن وصیتنامه‌ی باب به میرزا یحیی صبح ازل
- ۲۴ کلمات میرزا یحیی صبح ازل
- ۲۵ نزاع و اختلاف میرزا یحیی (صبح ازل) و حسینعلی (بهاء الله)
- ۲۵ تبعید دو برادر از طرف حکومت عثمانی
- ۲۶ مقام من یظهره الله
- ۲۶ ادعای بندگی حسینعلی
- ۲۶ ادعای رجعت حسینعلی
- ۲۶ ادعای رسالت و پیامبری حسینعلی
- ۲۷ ادعای خدایی حسینعلی
- ۲۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تاریخچه پیدایش باب و بهائیت

مشخصات کتاب

پدیدآورندگان: علی بورونی (پدیدآور)

بهاء الله، حسینعلی بن میرزا بزرگ، ۱۲۳۳-۱۳۰۹ق (توصیف گر)

باب، علی محمد بن محمدرضا، ۱۲۳۶-؟-۱۲۶۶ق. (توصیف گر)

نوع: متن

جنس: مقاله

الکترونیکی

زبان: فارسی

صاحب محتوا: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان

توصیفگر: احکام شرعی

بهائیت

کتابشناسی موضوعی

باییت

وضعیت نشر: قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷

ویرایش: -

خلاصه:

مخاطب:

یادداشت: ملزومات سیستم: ویندوز ۹۸+؛ با پشتیبانی متون عربی؛ +IE۶ شیوه دسترسی: شبکه جهانی وبعنوان از روی صفحه

نمایش عنوان داده های الکترونیکی منشأ مقاله: فصلنامه حوزه اصفهان، پیاپی ۲، تیر ۱۳۷۹، صفحه: ۱۵۷-۱۷۸

شناسه: [oai:tebyan.net/۲۱۵۳۲](http://oai.tebyan.net/۲۱۵۳۲)

تاریخ ایجاد رکورد: ۱۳۸۸/۸/۲۱

تاریخ تغییر رکورد: -

تاریخ ثبت: ۱۳۸۹/۶/۳۰

قیمت شیء دیجیتال: رایگان

مقدمه

در روزگاری که ابرهای تیره ظلم و جنایت آسمان دنیای انسانی را پر کرده و ناله مظلومان و بی کسان با فریادهای پیر مردان و بیوه زنان در هم پیچیده شده و چشمان بی رمق یتیمان در جستجوی ناجی و فریادرسی بود تا شاید دست آنان را گرفته و از زیر بار زورگوییها و تعدیها بیرونشان آورد. ناگهان زمزمه‌هایی از گوشه و کنار ایران به گوش رسید. بارقه‌ای از امید در دل آنان پدید آمد، از یکدیگر می‌پرسیدند، چه شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ آیا آرزوی دیرینه تحقق یافته؟ آیا کسی که انتظارش را می‌کشیدیم از سفر بازگشته! و صدها سؤال دیگر که جواب کاملی نداشت. کم‌کم جنجال و هیاهو بالا گرفت، هر روز خبرهای تازه‌ای در شهر

برای گفتن وجود داشت. عده‌ای با شور و شوق از ظهور او سخن می‌گفتند و عده‌ای نیز تکذیب می‌کردند و دسته‌ای نیز با شک و تردید فقط به این سخنان گوش می‌دادند، کم‌کم جناح بندیها و موضعگیری‌هایی از طرف معتقدان و منکران رخ نمود و پس از مدت کوتاهی جنگهای خونین و برادر کشیهای وحشیانه‌ای را در پی داشت. و این آغازی بود برای خونریزیها و درگیریهای بعدی که سالها ادامه پیدا کرد. فرقه و دین جدیدی پیدا شد و گروهی از شیعیان و مسلمانان را از کیش اصلی خویش دور کرده و تا جایی به پیش رفت که از دست مؤسسان اولیه این دین جدید که ایرانی تبار بودند نیز خارج شد و سر از امریکا و انگلستان در آورده و موطن آن در اسرائیل و امریکا قرار داده شد.

مؤسس اصلی

مؤسس اصلی این آیین جدید، سید علی محمد شیرازی ملقب به باب با دعوی امام زمانی عده ای را به سوی خود کشیده، احکامی را صادر کرد و قوانینی را پایه گذاری نمود که اندکی پس از او قسمتی از آنها توسط مریدانش نسخ شده و احکام دیگری جایگزین آن شد و این سیر نسخ و جایگزینی تاکنون ادامه پیدا کرده است و مبالغه نیست اگر بگوییم که نسبت به کیشها و فرقه های دیگر، بیشترین تغییرات و نزاعها را می‌توان در این فرقه یافت، زیرا اصل اولیه آن بر پایه نسخ قوانین و مقررات اسلام بنا گذارده شد و هر کدام از رهبران آن در زمان خود قسمتی از احکامی را که از طرف رهبر پیشین صادر شده بود بر هم می‌زدند و احکام جدیدی را می‌آوردند. در این میان بیشترین سود را کسانی بردند که سالها چشم طمع به این سرزمین حاصلخیز را داشته اند و هر روز به هر بهانه ای سعی می‌کرده اند سیاست مخصوص خویش با نام تفرقه بینداز و حکومت کن را به اجرا گذارده و از آب گل آلود ماهی بگیرند. فرقه بابی و بهایی که یک روز خود را به آغوش روس و روز دیگر به دامن انگلستان و روز دیگر به دامن آمریکا و اسرائیل انداخته اند وسیله خوبی بودند تا سالها اغتشاش و نا آرامی را برای ایران به ارمغان بیاورند و سود سرشاری به این دولتهای استعماری برسانند اگر چه در این راستا کتابهای زیاد و مفصلی نوشته شده و ماهیت این فرقه از لحاظ اعتقادی و سیاسی و غیره مورد بررسی قرار گرفته است ولی هنوز کسانی هستند که ناآگاهانه و از روی بی اطلاعی فریب خورده و با شعارهای پوچ این فرقه از قبیل «لیس الفخر لمن یحب الوطن» و «تساوی حقوق زن و مرد» هویت اسلامی خویش را باخته و کورکورانه عقاید آنان را بازگو می‌کنند. گفتار حاضر چکیده و خلاصه شده چندین کتاب است که در رد عقاید این فرقه نوشته شده که به صورت اجمال در آمده و اطلاعاتی را به صورت محدود در اختیار خواننده می‌گذارد. تا به گوشه هایی از نیرنگها و فریبهای مردمانی جاه طلب و دغل باز که جز فساد و فتنه در امت اسلام فکری دیگر نداشته اند پی برده و به برخی از نقشه هایی که پیر استعمار هر روز برای کشورهای اسلامی می‌کشد آگاه شوند. امید است مورد توجه خوانندگان محترم قرار گرفته و به لغزشها و خطاهایی که در این نوشته به چشم می‌خورد با نظر لطف و اغماض بنگرند.

کودکی و نوجوانی علی محمد باب

سید علی محمد باب بنیانگذار فرقه بابی در روز اول ماه محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق با سوم یا بیستم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در عصر سلطنت فتحعلی شاه به دنیا آمد. و چنانچه در ظهور الحق فاضل مازندرانی که از نویسندگان بابی است آمده: «پدرش سید محمد رضا شیرازی که به خاطر شغل بزازی او را سید محمدرضا بزازی می‌گفتند در ایام کودکی سید علی محمد از دنیا رفت. از آن پس علی محمد تحت کفالت و سرپرستی مادرش فاطمه بیگم و دایی خود بنام سید علی در آمد. سید علی در کودکی توسط دایی خود به مکتب شیخ محمد عابد که در محله قهوه اولیاء (بیت العباس) شیراز واقع بود فرستاده شد.» اگرچه بایان و بهائیان اعتقاد به علم لدنی پیامبران و بالتبع باب دارند چنانچه کمال الدین بخت آور مبلغ بهایی در کتاب بحث در ماهیت دین و قانون این گونه

می‌گوید: «... از این لحاظ می‌توان گفت: پیامبران آسمانی مریبان حقیقی عالم بشریت‌اند زیرا که اولاً مریبی کامل کسی است که قائم به ذات بوده و محتاج به کسب کمالات از دیگری نباشد.» ولی خود سید علی محمد در بیان عربی درباره رفتن به مکتب چنین به معلم خود خطاب می‌کند: «یا محمد (شیخ محمد عابد) فلا تضربنی قبل ان یقضی علی خمسۀ سنه... و اذا اردت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس ولا تضرب علی اللحم الاوان تحل بینهما سترافان ادیت تحرم علیک زوجتک تسعه عشر یوما» یعنی: «ای محمد آموزگارم، مرا قبل از آن که پنج سال بر من (در مکتب تو) بگذرد نزن، و اگر خواستی بزنی از پنج ضربه تجاوز نکن و بر گوشت مزین مگر این که بین گوشت و وسیله زدن پارچه‌ای قرار دهی. اگر چنین نکردی ۱۹ روز همسر تو بر تو حرام است.» و برای اصلاح کردن این اعتراف و تبرئه کردن سید علی محمد باب یکی از بایان در کتابی به نام مطالع الانوار. (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی) چنین می‌نگارد: «خال (دایی) حضرت باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ عابد بردند. هر چند حضرت باب به درس خواندن میل نداشتند ولی برای این که به میل خال بزرگوار رفتار کنند به مکتب شیخ عابد تشریف بردند. شیخ عابد مرد پرهیزکار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بشمار می‌رفت.»

سفر به بوشهر

بعد از مدتی دائیش او را به بوشهر می‌برد و در آن جاست که سید علی محمد به کارهای عجیبی مانند تسخیر ستارگان دست می‌زند چنانچه زعیم الدوله در کتاب مفتاح الابواب چنین می‌نویسد: «او را به بوشهر فرستادند تا بیست سالگی نزد دایی خود بود و در این ایام به کارهای روحی می‌پرداخت و به تسخیر ستارگان و کواکب اشتغال داشت، به بام کاروانسرای حاج عبدالله که حجره دائیش در آن جا بود می‌رفت و سر برهنه تا عصر می‌ایستاد و اورادی می‌خواند و در نتیجه نوبه‌های شدیدی بر او غلبه کرد و قوای جسمی او را تضعیف نمود و نصایح دایی او هیچ تأثیری در وی نکرد.» و در تاریخ نبیل زرنندی با صورت محترمانه تری چنین نگاشته شده است: «حضرت باب غالب اوقات که در بوشهر بودند وقتی که هوا در نهایت درجه حرارت بود چند ساعت به بالای بام تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت درجه حرارت بر او می‌تابید و لکن هیکل مبارک قلباً به محبوب واقعی متوجه بود...» و میرزا آقاخان کرمانی (داماد صبح ازل) در کتاب هشت بهشت می‌نویسد. «در آن ایام تموز که در بوشهر آب در کوزه می‌جوشید، با کمال نزاکت تمام آن ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار (میرزا علی محمد) در بلندی بام ایستاده و در برابر آفتاب به زیارت عاشورا، ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند.» سفر به عراق پس از چند سال سید علی محمد به کربلا می‌رود و در مجلس درس سید کاظم رشتی حاضر می‌شود و با شاگردان وی و از جمله ملاحسین بشرویه ای که بعدها به او ایمان آورد آشنا می‌گردد چنانچه در مطالع الانوار این گونه آمده است: «پس از سه روز همان جوان (سید علی محمد) وارد محضر درس سید شد و نزدیک درب جلوس نمود، با نهایت ادب و وقار درس سید را گوش می‌داد.» بازگشت به شیراز و ادعای سید علی محمد بر بابت و قائمیت پس از این که سید علی محمد از کربلا به موطن خود بازگشت توسط نامه با شاگردان سید کاظم رشتی تماس داشت و در یکی از سوره‌های کتاب احسن القصص خود می‌گوید: «ان الله قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب علی عبده لتکون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغاً.» یعنی خداوند تقدیر کرد که این کتاب در تفسیر احسن القصص از ناحیه محمد (امام زمان) فرزند حسن محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالب بیرون آمده بدست بنده‌اش (علی محمد) تا حجت خدا از طرف «ذکر» به جهانیان ابلاغ گردد.» پس از مکاتبات و مراسلات هیجده نفر از شاگردان سید کاظم رشتی توسط ملا حسین بشرویه ای ملقب به «باب‌الباب» نیابت باب را پذیرفتند و ملقب به حروف «حی» شدند که به حساب ابجد معادل با عدد ۱۸ است. و این در اولین مرحله ادعای سید علی محمد بر بابت بود لذا در احسن القصص اقرار به

وجود امام زمان (عج) کرده است و خود را در زمره فدویان او قرار داده است. و می‌گوید: «یا بقیة الله قد افدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک». یعنی: «ای بقیة الله همه وجودم را فدای تو کردم و راضی شدم که در راه تو به من فحش و ناسزا بگویند و آرزویی جز مرگ در راه محبت تو ندارم.» «قل ان الله فاطر السموات و الارض من عنده حجة القائم المنتظر و انه هو الحق و انی انا عبد من عباده» یعنی: «بگو خداوند آفریننده آسمانها و زمین است. حجت او قائم منتظر از طرف اوست. او بر حق است و من بنده‌ای از بندگان او هستم.» و در صحیفه عدلیه می‌نویسد: «و اشهد الاوصیاء محمد - صلی الله علیه و آله - بعبد علی - علیه السلام - ثم بعد علی، الحسن ثم بعد الحسن، الحسین ثم بعد الحسین علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد جعفر ثم بعد جعفر موسی ثم بعد موسی علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد علی الحسن ثم بعد الحسن صاحب العصر و حجتک و بقیةک صلوتک علیهم اجمعین». این ادعای باب از سال ۱۲۶۰ قمری در سن ۲۵ سالگی شروع شده و تا سال ۱۲۶۴ ادامه پیدا کرد تا این که در اواخر سال ۱۲۶۴ ادعای بابیت را به قائمیت بدل نمود و به همین جهت فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق مطلب را این گونه توجیه می‌کند که: «در ابتدای امر خود را به نام باب و عبد بقیة الله معروف فرمودند که علی رغم القوم ایشان را مبعوث از امام غایب محمد بن الحسن - علیه السلام - تصور کردند.»

مشاهیر اصحاب باب

مشاهیر اصحاب و پیروان باب، میرزا یحیی (صبح ازل) و حسینعلی (بهاءالله) در سال ۱۲۶۰ قمری، دو نفر به سید علی محمد باب ایمان آورده و از پیروان و فدایان او شدند که بعداً در ادامه راه او نقش به‌سزایی داشتند و آن دو میرزا یحیی و میرزا حسینعلی بودند. این دو برادر فرزندان میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری بودند، میرزا عباس از اهل نور مازندران بود و در دستگاه امام وردی میرزا که مدتی حاکم تهران و مدتی حاکم کرمان بود سمت منشیگری داشت. حسینعلی بهاء در سال ۱۲۳۳ هجری (دو سال قبل از تولد سید علی محمد) در تهران متولد شد. او در تحت کفالت پدرش میرزا عباس بزرگ شد و بنا به نوشته آیتی در کشف الحیل و ابوالفضل گلپایگانی مدتها نزد میرزا نظر علی حکیم درس خوانده است و مدت دو سال که در سلیمانیه کردستان بوده تحصیلات خود را نزد شیخ عبدالرحمن عارف ادامه می‌داده است. وی به عرفان و متصوفه علاقه داشت و در همان کودکی با عرفا و نویسندگان و فضلا به جهت پدرش معاشرت داشت. از این رو وقتی بزرگ شد در سلک درویشان در آمد و چنانچه از عکسی که به او نسبت داده‌اند پیداست دارای گیسوان بلند و موهای پریشان بوده است. همانطور که پسرش عبدالبهاء در مقاله سیاح اشاره کرده است «وقتی که آوازه بابیت سید علی محمد باب منتشر شد، در سن ۲۷ سالگی حدود سال ۱۲۶۰ هجری به او ایمان آورد و در سلک اصحاب او در آمد.» و این قسمت در کواکب الدریه آیتی آمده است. میرزاجانی کاشانی یکی دیگر از طرفداران باب میرزاجانی کاشانی است و جزء سی و دو نفری است که در سال ۱۲۶۸ در جریان ترور ناصر الدین شاه به قتل رسید. او صاحب کتاب نقطه الکاف است. این کتاب در تاریخ ظهور باب و شرح حوادث ۸ سال اول تاریخ فرقه بابیه است و مستشرق معروف ادوارد برون انگلیسی، نسخه منحصر به فرد این کتاب را در کتابخانه پاریس به دست آورده و مقدمه مبسوطی بر آن نوشت و خود در کار چاپ آن نظارت نمود. این کتاب محتوی ۶۶ صفحه مقدمه و ۲۹۶ صفحه اصل کتاب و هر صفحه آن دارای ۲۵ سطر است و در چاپخانه (بریل) در (لیدن) از شهرهای هلند بوسیله ادوارد برون به چاپ رسیده است.

قره العین، طاهره

قره العین که نام اصلی وی زرین تاج و بنا به نوشته بهائیان ام سلمه است یکی از افرادی است که پس از میرزا یحیی (صبح ازل) و میرزا حسینعلی (بهاءالله) بیشترین نقش را در تحکیم بابیت داشته است. او دختر ملا محمد صالح مجتهد قزوینی است، در شهر قزوین

در سال ۱۲۳۰ یا به قول آیتی در کواکب الدریه در سال ۱۲۳۱ متولد شد. وی در نهایت زیبایی بود و اندام بی نظیری داشت. او نزد پدرش ملا صالح و عمویش ملا محمد تقی مجتهد (شهید ثالث) مشغول تحصیل گردید. در پایان تحصیل پیرو مکتب شیخیه شد و جزء مریدان سید کاظم رشتی به حساب آمد. عموی کوچکش ملا-علی که از این گروه بود او را در این راه تحریص و تشویق نمود، تا این که باب مراسلات و نامه نگاری بین سید کاظم رشتی و او باز شد و سید او را قره العین یعنی نور چشمی خواند و به این لقب شهرت یافت. وی با پسر عموی خود ملا محمد امام جمعه پسر ملا محمد تقی ازدواج کرد و از او دارای ۲ یا ۳ فرزند شد. طولی نکشید که در سن حدوداً ۲۹ سالگی در سال ۱۲۵۹ شوهر و فرزندان را ترک کرده و به عنوان این که دستش به استادش سید کاظم رشتی برسد به کربلا رفت ولی وقتی به کربلا رسید با خبر فوت سید کاظم روبرو شد. پس از چندی به بغداد رفت و سپس توسط ملا حسین بشرویه‌ای به میرزا علی محمد باب راه یافت و باب نیز به او لقب طاهره را داد. حاکم بغداد او و اطرافیانش را از بغداد بیرون راند و وی وارد ایران شد و ناچار پس از سه سال وارد قزوین شد و به خانه پدرش ملا صالح آمد ولی مورد اعتراض پدر و عمو قرار گرفت و آنان او را در خانه تحت نظر گرفتند و مانع تماس بابیان با او شدند.

نقشه قتل ملا محمد تقی

ملا محمد تقی پیروان مذهب شیخیه را کافر و زندیق خواند و قره العین را بر رومی که پیش گرفته بود بر حذر می‌داشت تا این که بابیان نقشه قتل ملا محمد تقی را طرح کردند. جریان قتل ملا محمد تقی مجتهد (شهید ثالث) در سال ۱۲۶۴ شبی بعد از نصف شب مرحوم ملا محمد تقی که مرجع تقلید قزوین بود برای خواندن نماز شب به مسجد رفت. مسجد خلوت بود. در حال سجده به خواندن مناجات خمسسه عشر اشتغال داشت، ناگهان چند نفر بابی به مسجد ریختند. نخستین بار نیزه‌ای به پشت گردن او فرو بردند و سپس نیزه‌ای به دهان او فرو کردند. او برای رعایت نجس نشدن مسجد به هر زحمتی بود خود را به درب مسجد رساند و بیهوش شد. مردم خبر شدند و او را به خانه اش بردند و پس از دو روز شهید شد. و هم اکنون قبر او در قزوین در کنار شاهزاده حسین - علیه السلام - قزوین به عنوان قبر شهید ثالث معروف و ملجأ حاجتمندان است. و این قسمت در قصص العلماء ذکر شده است. در کتاب کواکب الدریه آیتی نیز به تفصیل ذکر شده و در ذیل آن آمده است: «بعضی گویند: در راه که به مسجد می‌رفته مورد حمله قرار گرفت و حمله کننده میرزا صالح شیرازی و به قول بعضی ملا عبدالله بوده است.»

فرار

پس از قتل ملا محمد تقی قره العین و چند بابی دیگر من جمله حسینعلی (بهاء) و یحیی (صبح ازل) به طرف خراسان رهسپار شدند و در شاهرود در واقعه (بدشت) که پس از این به تفصیل ذکر خواهد شد شرکت کردند. سرانجام پس از واقعه سوء قصد به ناصر الدین شاه قاجار و تحت تعقیب قرار گرفتن بابیها در سال ۱۲۶۸ یعنی دو سال پس از اعدام باب، قره العین و عده‌ای که قبلاً دستگیر شده بودند محکوم به اعدام شده و به قتل رسیدند و این هنگامی بود که فرقه بهایی هنوز به وجود نیامده بود و وی بابی از دنیا رفت. سید باب هنگام نوشتن احسن القصص که در تفسیر سوره یونس است و دارای ۱۱۱ سوره می‌باشد و در اول هر سوره آیاتی از سوره یوسف در آن عنوان شده است در اغلب سوره‌ها خطباتی به او داشته مانند سوره ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۵۸ - ۷۶ - ۷۸ - ۹۱ - ۹۳ و... و در سوره ۷۶ می‌گوید: (یا قره العین ان الله قد اختارک لنفسی فاستمع لما یوحی الیک من قبل الله العلی) یعنی ای نور چشم بدرستی که خداوند تو را برای من اختیار کرده پس به آنچه از نزد خداوند تعالی به تو وحی می‌شود گوش فراده و این نکته با تلخیص از کتاب جمال ابهی آورده شده است.

آیتی در کتاب کشف الحیل

اما ببینیم آیتی در کتاب کشف الحیل راجع به قره العین چه می‌گوید. او می‌نویسد: «بهائیان او را دارای هوش و ذکاوتی مدهش می‌دانند و قریحه ادبی بدیعی را به او نسبت می‌دهند اگر چه از فضل و ادب هم تهی نبوده ولی نه تا به این حد. و یکی از اشعاری که به او نسبت می‌دهند این شعر است.» همه عاشقان شکسته دل که دهند جان به ره بلی لمعات و جهک ألحمت سلاسل الغم و البلاء ولکن این شعر از ملا باقر صحبت لاری است و تخلص او چنین است: «بنشین چو صحبت و دمبدم» که حضرات می‌خوانند «بنشین چو طوطی و دمبدم» در حالی که تخلص قره العین طوطی نبوده است و صحبت لاری در احیان طلوع باب در گذشته و مقدم بر قره العین بوده و تنها غزلی که می‌شود به او نسبت داد این غزل است: شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو گر به تو افتدم نظر چهره به چهره روبرو خانه به خانه در بدر کوچه به کوچه کو به کو از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام غنچه به غنچه گل به گل لاله به لاله بو به بو گرد عذار دلکشت عارض عنبرین خطت دجله به دجله یم به یم چشمه به چشمه جو به جو می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام رشته به رشته نخ به نخ تار به تار پو به پو مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان صفحه به صفحه لا به لا پرده به پرده تو به تو در دل خویش (طاهره) گشت و ندید جز وفا در کتاب کواکب الدریه که آن نیز نوشته عبدالحسن آیتی است (که در صفحات بعد به شرح زندگی او خواهیم پرداخت) یکی از مناجاتهای طاهره قره العین آمده است که این گونه شروع می‌شود: «الله هو الاعز الرفع المجیب» ثنائیات مضمینات از حقایق اهل حقیقت در شعشعه و ضیاء و بهائیان منیرات از ذوات ارباب محبت در لمعات و بهاء آفرین بر جان آفرینی که سوای او نیست تا آن که او را آفرین گوید و تحسین بر خالق تحسینی که او سزد او را تحسین نماید. ای جان آفرینی که به خودی خودت خداوندی. خدایی و یا بدیعی که بدع را از روی خود نمایی نظری تمام بر اهل ولایت بالتمام و صطلی از صطلات غمام بر اهل نظام. الهی مشاهده می‌نمایم بعین العیان که ایشان مطهر از کل ما سوی آمدند و ملاحظه می‌فرمایم که قابل عطیات کبری شدند. الهی عطیه نازله از مصدر قدرتت الیوم سر ربوبیت است و آنچه قابل اعضای الهیه است آن عین الوهیت است. الهی مشاهده می‌نمایم که در حقیقت مقدسه ای در بروز و ملاحظه می‌فرمایم که در حقیقت نقطه ای در ظهور. الهی بهجتم لایق عطای سرمدی و آن که دلیل اویم قابل عطای احمدی. الهی صلوات تو نازل بر بهائیان بهیئه و زمیرات سرمدیه... به عزت که نقصی در هیکل امر مبرمت در بدء وجود او نبوده و طرئی بر وجه حکم احکمت از یوم ازل نازل نانموده... الهی باید که براندازی حجاب را از وجه باقی دیمومی و باید پیاپی ذرات سحاب را از طلعت قیام قیومی تا آن که اهل حقیقت از مرکز واحده به اجتماع برآیند و سر دعوت را اظهار، امنیت خود ابراز فرمایند. ای ملک وهابی که لم یزل فواره قدرتت در رشحان و لایزال عین عنایت بر اهل تبیان در جریان اشهد که مدمدام از نزدت نازل و آری که سر تو صیل و دادم از حضرتت واصل... الخ و این گونه مناجاتها در کتب باب و بهاء زیاد دیده می‌شود که معمولا از یک سبک و روش در آنها استفاده شده است که دارای کلماتی مبهم و در بعضی جاها بدون معنی می‌باشد.

اولین فرمان

اولین فرمان سید علی محمد و آغاز درگیریها سید علی محمد پس از ادعای بابت ظاهرا عازم مکه شده و پس از بازگشت از مکه به بوشهر وارد گردید و اولین فرمان خود را صادر نمود چنانچه در تلخیص تاریخ نبیل زرندی آمده است: باب در مراجعت از مکه در بوشهر چند روزی اقامت کرد، دستوراتی به قدوس (محمد علی بابکی یکی از گروندگان باب) در رساله‌ای به نام خصایل سبعة داد که آن را به شیراز ببرد که از جمله دستورات این بود: (بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه جمله اشهد ان علیا قبل نبیل - که به حساب ابجد نبیل ۹۲ است و محمد هم ۹۲ - باب بقیه الله را اضافه کنند)... و آیتی نیز در کواکب الدریه می‌نویسد: «باب نزد

خانه کعبه داعیه خود را علنی نموده بدین نغمه بدیعتا تغنی نمود: «انا القائم الذی تنتظرون» من همان قائم هستم که انتظار او را می‌کشید.» و در کتاب ظهور الحق می‌نویسد: «سید باب به عبدالخالق یزدی می‌نویسد: «انا القائم الذی کنتم بظهوره تنتظرون» در اثر این ادعاها و ظاهر کردن چنین کلماتی سید علی محمد تحت تعقیب حکومت بوشهر قرار گرفت.

توبه نامه باب

پس از دستگیری او را روانه شیراز کردند تا در حضور علما در مسجد و کیل و در حضور امام جمعه شیراز دعاوی خود را انکار نمود. کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرنندی واقعه را چنین توصیف می‌کند: «حضرت باب در حضور امام جمعه رو به جمعیت کرد و گفت: «لعت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند، لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیاء الهی بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امیرالمؤمنین - علیه السلام - و سایر ائمه اطهار بداند.» و همچنین در مجلدات آخر روضه الصفا هدایت این گونه می‌نگارد: «روی او را سیاه کردند و به مسجد و کیل بردند و او اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود و پای جناب فضایل مآب شیخ امام جماعت را بوسید و استغفار کرد.» ولی در رساله سیاح که نوشته عباس افندی (عبدالبهاء) است به صورت مجمل چنین وارد شده است: «بر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید.» سفر سید علی محمد به اصفهان و روانه کردن او به تهران پس از آن که در مسجد و کیل شیراز توبه نامه خود را ابراز داشت.

فرار توسط حاکم اصفهان

چون توجه زیادی نسبت به مراقبت از او نمی‌شد با تماس مخفیانه ای با حاکم اصفهان که شخصی به نام منوچهر خان گرجی بود از شیراز گریخته و به اصفهان رفت و ادعاهای سابق خود را ادامه داد. و اما درباره منوچهر خان، مهدی قلی خان زعیم الدوله تبریزی در کتاب باب الابواب چنین می‌نویسد: «ظاهرا مسلمان شدند و در باطن بدین مسیحی خود باقی بودند، چنین است شیوه اکثر مسیحیانی که در امور دول اسلامی دخالت می‌کنند، برای رسیدن به مطلوب خود و گرفتن انتقام خونهایی که از نژاد آنان بدست مسلمین ریخته شده است و ریختن تخم فتنه و فساد در میان مسلمین ظاهرا مسلمان می‌شدند و در حقیقت جاسوس دول مسیحی و شمشیر برنده و آلت کوبنده دست آنها هستند ولی امراء اسلام از آنها غافل و به مکر و حيله آنان جاهلند، این حقیقتی است که از مراجعه و تتبع تاریخ دولتهای اندلس و عثمانی معلوم می‌شود.» از تاریخ چنین بر می‌آید که منوچهر خان (معمد الدوله) و برادرش که هر دو از مسیحیان بودند در ظاهر از دین خویش برگشته و اظهار مسلمانی کردند و پستهایی را به خود اختصاص دادند و این مطلب را میرزاجانی کاشانی در نقطه الکاف چنین می‌نگارد: «خلاصه آن که مرحوم معتمد الدوله جان و مال و ایمان خود را در راه آن سلطان ممالک (سید علی محمد) داد اما ایمانش را به این معنی که ظاهرا اگر چه قبول اسلام نموده بود ولی چونکه به سر اسلام بر نخورده بود لهذا سرا هم از دین قبلی خود (مسیحیت) منقطع نگردیده.» و اما این که چگونه او و برادرش به این پستها حائز آمدند را (کینیاز دالگورکی) سفیر کبیر روسیه در ایران در عصر قاجار در اعترافات خود که در مجله شرق به عنوان یک نفر سیاسی روحانی در اوت ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ چاپ شد این گونه توضیح می‌دهد: «بحدی نفوذ ما در دربار ایران زیاد شد که هر چه می‌خواستیم می‌کردیم و بحدی من خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضر مرا دعوت می‌کردند، من هم واقعا مثل آخوندهای صاحب نفوذ در امور دخالت می‌کردم.... باری هر یک از وزرا و امرای دولتی که مناسبات آنها با ما خوب بود صاحب شغل خوب می‌شدند. حکومت فارس که با فیروز میرزا بود به منوچهر خان معتمد الدوله واگذار و پشتکاری فارس به او شد. و الله وردی بیگ

گرچی که محرم بود مهرداد همایونی گردید.» و در نوشته‌هایش راجع به آمدن سید علی محمد به اصفهان این طور می‌نویسد: «همین که به من اطلاع رسید که (باب) وارد اصفهان شده یک نامه دوستانه به معتمد الدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید (باب) را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است! از او نگهداری کنید. الحق معتمد الدوله چندی از او خوب نگهداری کرد.» در این هنگام طرفداران سید علی محمد به بهانه حمایت از او در چند شهر دست به آشوبهایی زدند و موجب درگیریهایی با شیعیان شدند، بنابراین حکومت وقت به منوچهرخان اعلام نمود که سید را دستگیر کرده و به تهران روانه کند و او نیز با حيله خاصی سید علی محمد را از اصفهان خارج کرده و ظاهراً به تهران روانه کرد ولی باز مخفیانه او را به اصفهان برگرداند و شش ماه در عمارت خورشید از او حفاظت کرد. در تاریخ نیل زرنندی حيله منوچهر خان را به این صورت توضیح می‌دهد: «پانصد سوار را مأمور کرد با حضرت باب! هنگام غروب آفتاب از اصفهان خارج شوند و به تهران عزیمت نمایند. ضمناً به رئیس سواران دستور داد که پس از طی هر فرسنگی صد سوار را به اصفهان برگرداند و از بیست نفر آخر ده نفر را که مورد اعتماد هستند نگه دارد و ده نفر دیگر را برای جمع آوری مالیات مأمور کند و آن ده نفر باقی مانده که مورد اعتماد بودند از راه غیر معمولی به طوری که کسی نفهمد باب را به اصفهان برگردانند و طوری بیابند که قبل از طلوع صبح وارد شهر بشوند.» ولی این وضع به زودی دگرگون شد و با فوت منوچهرخان حاکم جدید تصمیم گرفت که سید علی محمد را روانه تهران کند، دالگورکی با اظهار تأسف از این جریان می‌نویسد: «از بدبختی سید، معتمد الدوله مرحوم شد! بیچاره سید را گرفتند و به تهران روانه کردند، من هم بوسیله میرزا حسینعلی (بهاء) و میرزا یحیی (صبح ازل) و چند نفر دیگر در تهران هوو و جنجال راه انداختیم که صاحب الامر را گرفته اند لذا دولت او را از کنار گرد روانه رباط کریم نموده و از آن جا به ماکو بردند ولی دوستان من آنچه ممکن بود تلاش کردند و جنجال راه انداختند.»

تبعید باب به تبریز

تبعید باب به تبریز قبل از این که سید علی محمد را به تهران ببرند او را به تبریز روانه کردند و از آن جا به زندان ماکو و چهریق منتقل شد و از همین زندان بود که نامه های باب به اطراف و اکناف فرستاده می‌شد و در مدت اقامت باب در زندان ماکو در بین بایبان اختلاف است. میرزاجانی در نقطه الکاف می‌گوید سه سال بوده ولی عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله سیاح آن را ۹ ماه می‌داند و آیتی (آواره) در کواکب الدریه و اشراق خاوری در تلخیص تاریخ نیل زرنندی نیز آن را ۹ ماه دانسته اند. ادعای قائمیت باب در طول این مدت ۳ ماه و یا ۹ ماه که در اواخر سال ۱۲۴۶ رخ داد ادعاهای باب از حد بابت گذشت و چنانچه در نقطه الکاف آمده است: «سید باب چون تبعید شد ادعای قائمیت کرد» و در جایی دیگر از این کتاب آمده است: «سنه پنجم (۱۲۶۵ قمری) نقطه قائمیت در هیکل حضرت ذکر ظاهر شد و سماء مشیت گردید» و این ادعا را سید علی محمد کتبا به مقربان خود اظهار می‌دارد و بنا به نوشته کتاب ظهور الحق سید باب به عبدالخالق یزدی می‌نویسد: «انا القائم الذی کتم بظهوره تنتظرون.» و در جایی دیگر برای یکی از خواص خود به نام ملا علی ترشیزی خراسانی معروف به عظیم که از یاران با وفای باب بوده و حتی در مسافرتها و تبعیدها از باب جدا نمی‌شده ادعای قائمیت خود را اظهار می‌دارد. اشراق خاوری در تلخیص تاریخ نیل زرنندی می‌نویسد: «در شب دوم پس از وصول باب به تبریز حضرت باب جناب عظیم را احضار فرمودند و علناً در نزد او به قائمیت اظهار نمودند. عظیم چون این ادعا را شنید در قبول مردد شد. حضرت باب به او فرمودند من فردا در محضر ولیعهد (ناصر الدین میرزا) و حضور علما و اعیان ادعای خود را علنی خواهم کرد. عظیم گفت من آن شب تا صبح نخوایدم بالاخره پس از فکر و تأمل به قائمیت او ایمان آوردم چون باب چنین دید گفت: بین امر چقدر مهم است که امثال عظیم‌ها به شک می‌افتند.» محاکمه باب در تبریز هنگامی که غائله باب در بعضی از شهرها و نقاط کشور بالا گرفت و طرفداران او باعث اغتشاشاتی شدند. حکومت وقت تصمیم گرفت که مجلسی

از علمای تبریز تشکیل دهد و در آن جا به امر باب رسیدگی شود. لذا ناصرالدین میرزا ولیعهد محمد شاه مأمور شد که آن مجلس را بر پا کند و او نیز در نامه ای که به پدرش (محمد شاه) می‌نویسد جریان را چنین توضیح می‌دهد: «هو الله تعالی شأنه» قربان خاک پای مبارک شوم در باب «باب» که فرمان قضا صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده. با او گفتگو نمایند، حسب الحکم همایون محصل فرستاد. با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرده و رقعہ به جناب مجتهد نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه تقریرات این شخص بی دین کفرا و اظهر من الشمس و اوضح من الامس است. بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجددا در گفت و شنید نیست. لهذا جناب آخوند ملا محمود و ملا مرتضی قلی را احضار نمود. در مجلس از نوکران این غلام امیر اصلاخان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی ملا محمود پرسید که: مسموع می‌شود که تو می‌گویی من باب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری تو است! گفت: بلی حیب من و قبله من نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است، اطاعت من بر شما واجب است به دلیل: «ادخلو الباب سجدا» ولیکن این کلمات را من نگفته ام آن که گفته است، گفته است. پرسیدند: گوینده کیست؟ جواب داد: آن که بکوه طور تجلی کرد. چرا نبود روا از نیکبختی روا باشد انا الحق از درختی من در میان نیست، اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجره طور هستم. آن وقت در او خلق می‌شد، الان در من خلق می‌شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشیدید منم. آن که چهل هزار از علما منکر او خواهند شد منم. پرسیدند: این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار از علما منکر او خواهند گشت؟ گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست! مرتضی قلی خان گفت: بسیار خوب تو از این قرار صاحب الامری اما در احادیث هست که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای جن و انس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد و موارث انبیاء از قبیل زره داود و ننگین سلیمان و ید بیضاء با آن جناب خواهد بود. کو عصای موسی؟ کو ید بیضاء؟ جواب داد که من مأذون به آوردن اینها نیستم! جناب آخوند ملا محمود گفت: غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که: از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: «بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات و الارض کما خلق هذه العصا آیه من آیاته.» اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خوانده، تاء سموات را به فتح خواند. گفتند: به کسر بخوان آنگاه الارض را مکسور خواند. اصلاخان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم می‌توانم تلفیق نمود. عرض کرد: «الحمد لله الذی خلق العصا کما خلق الصباح و المساء.» باب خجل شد، بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید: حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا - علیه السلام - سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ فرمود: آیه «انفسنا» مأمون گفت: «لو لا نساننا» حضرت فرمود: «لو لا ابناثنا» این سؤال و جواب را تطبیق کن و مقصود را بیان نما؟ ساعتی تأمل نمود و جواب نگفت. بعد از این مسائل از فقه و سایر علوم پرسیدند، جواب گفتن نتوانست حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند ندانست و سر به زیر افکند و باز از آن سخنان بی معنا آغاز کرد که همان نورم که به طور تجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت: از کجا آن شیعه تو بوده ای شاید ملا مرتضی قلی باشد؟! بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرد، باب را چوب مضبوط زد و تنبیه معقول نمود و او به توبه و بازگشت پرداخت و از غلطهای خود انابه کرد و استغاثه کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر از این غلطها نکند و الان محبوس و مقید است، منتظر قلم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است. امر امر همایونی است.» و متن این نامه را مرحوم دهخدا در لغت نامه در ذیل کلمه باب و نیز مستر براون در کتاب مواد تحقیق درباره مذهب باب و نیز ابوالفضل گلپایگانی در کشف الغطاء نوشته است. توبه نامه باب در تبریز پس از این جلسه محاکمه، باب در نوشته ای خطاب به محمد شاه این گونه می‌نویسد: «فداک روحی، الحمد لله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و

رحمت خود را بر کافه عباد خود شامل گردانیده، بحمدالله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرمود، که به ظهور عطفش تفقد از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده، اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند و اسلام و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول الله - صلی الله علیه و آله - و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شد غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را، و این بنده را مطلقا علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امری، و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شد دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجة الله - علیه السلام - را ادعای مبطل می‌دانم و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعا گو را به الطاف و عنایات و بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند. و السلام. و این توبه نامه هم اکنون در مجلس شورا به خط خود او موجود است و مستر براون نیز در کتاب مواد تحقیق درباره مذهب باب آن را کلیشه کرده است. در هر حال پس از این توبه نامه باز او را به زندان برگرداندند اما این امر سبب آن نشد که سید علی محمد دست از ادعاهای خود بردارد و دوباره سعی در پراکنده نمودن افکار و عقاید خویش به بیرون از زندان نمود. ادعای پیامبری باب سید علی محمد در کتاب بیان خود این ادعا را این گونه بیان می‌کند: «از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب، قیامت (آخر دین) رسول الله محمد - صلی الله علیه و آله - است که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰ بعثت می‌شود اول قیامت (آخر) قرآن بوده... چنانکه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله است.» و در احسن القصص سوره ۵۲ می‌نویسد: «و ان کنتم فی ریب مما قد انزل الله علی عبدنا هذا فأتوا بأحرف من مثله» یعنی: اگر در آنچه که خداوند بر بنده ما این (باب) نازل کرده شک دارید چند حرف مانند آن را بیاورید. و احسن القصص همان کتابی است که در آن خطاب به علما می‌گوید: «یا معشر العلماء ان الله قد حرم علیکم بعد هذا الکتاب التدریس فی غیره» یعنی: ای گروه علما خداوند بعد از این کتاب (احسن القصص) تدریس در غیرش را بر شما حرام کرده است!! ادعای خدایی باب ادعاهای باب عاقبت به آن جایی انجامید که در بیان فارسی، باب اول، واحد اول از خود به عنوان خدایی یاد کرد و این گونه نوشت که: «کل شیء به این شیء واحد (خودش) بر می‌گردد و کل شیء به این شیء واحد خلق می‌شود و این شیء واحد در قیامت بعد نیست مگر من یظهره الله الذی ینطق فی کل شیء اننی انا الله الا انا رب کل شیء، و ان مادونی خلقی، ان یاخلقی ایای فاعبدون.» یعنی: من خدا هستم و جز من خدایی نیست و من پروردگار همه پدیده‌ها می‌باشم و غیر من هر چه هست آفریده من است. ای مخلوق من مرا پرستش کنید. و در جایی دیگر در کتاب الواح لوح دوم می‌نویسد: «اللهم انک انت الهان الإلهین لتؤتین الالوهیة من تشاء و لتنزعن الالوهیة عن تشاء... اللهم انک انت ربان السماوات و الارض و ما بینهما لتؤتین الربوبیة من تشاء و لتنزعن الربوبیة عن تشاء.» یعنی: پروردگارا تو خدای بزرگ خدایانی و البته عطا می‌کنی الوهیت را به هر کسی که می‌خواهی و می‌گیری الوهیت را از هر که اراده کنی و خداوند تو پروردگار بزرگ آسمانها و زمینی. البته می‌بخشی ربوبیت را به هر شخصی که خواستی و منع می‌کنی آن را از هر که خواستی. و نیز در رساله للثمره خطاب به میرزا یحیی (صبح ازل) می‌گوید: «یا اسم الازل فاشهد علی انه لا اله الا انا العزیز المحبوب» یعنی: ای اسم ازل (میرزا یحیی به ابجد ۳۸ و ازل هم ۳۸ است) گواهی بده بر من که نیست خدا جز من که مقتدر و محبوب هستم. اعدام سید علی محمد باب در اثر چنین کلمات و عقایدی بود که علما بر آن شدند تا حکم به اعدام وی بدهند ولی با دیدن نوشتجات و رفتار جنون آمیز او به علت شبهه خلط دماغ و جنون رأی به اعدام وی ندادند ولی هر روز اغتشاشات و درگیریها در بین شیعیان و بابیان بالا می‌گرفت و منجر به کشته شدن جمعی کثیر می‌شد. بنابراین وزیر کاردان و با کفایت وقت (مرحوم امیر کبیر) به خاطر رفع این غائله تصمیم به اعدام و تیرباران سید علی محمد باب گرفت و در

سال ۱۲۶۶ در کنار خندق تبریز او را تیرباران کردند. جهت گیری روسیه در تبعید و اعدام باب و اما همانگونه که قبلاً ذکر شد سفیر کبیر روسیه با نام دالگورکی نقش به سزایی در حمایت از سید علی محمد داشته است و عامل اصلی توقف سید علی محمد در اصفهان، و سبب جنجال و آشوب راه انداختن در هنگام تبعید او، همین سفیر کبیر بوده است. در زندان ماکو نیز ملاقاتهایی ما بین ایلچی روس و سید حسین یزدی منشی مخصوص و کاتب باب صورت می گرفت، چنانچه در نقطه الکاف آمده است که ایلچی روس مخصوصاً برای این ملاقات به تبریز می آمده و ملاقاتهای متعددی کرده است. سید حسن یزدی سید حسن یزدی کسی است که در زندان ماکو و چهریق همراه باب بوده و سمت منشیگری و کتابت را به عهده داشته است. در کتاب مفتاح باب الابواب چنین آمده: «هنگامی که باب را به تبریز آوردند او نیز همراه باب بود، همین که محکومیت و اعدام باب قطعی شد، ترس و هراس بر وی مستولی شده چنانکه رنگ از صورتش پریده بود شروع به بیزاری از باب و ناسزا گفتن و لعن به وی نمود تا حدی که برخاست و آب دهن به روی باب انداخت، در نتیجه آزاد شد ولی بعد از مدتی دوباره به حزب بهائیان پیوست.» گفتگوی دالگورکی با محمد شاه دالگورکی در نوشته هایش موضع گیری خویش را در برابر اعدام باب چنین نقل می کند: «اگر سید را در تهران نگاه می داشتند و سؤالاتی از او می شد یقین داشتم سید آشکارا مطالب را می گفت و مرا رسوا می نمود پس به فکر افتادم که سید را در خارج از تهران تلف نموده و پس از آن جنجال برپا نمایم. لذا به خدمت شاه رسیدم و گفتم: آیا سیدی که در تبریز است و ادعای صاحب الزمانی می کند راست می گوید؟ شاه گفت: به ولیعهد نوشتم که با حضور علما تحقیقاتی از او بنماید. من مترصد بودم تا خبر رسید که ولیعهد او را احضار و در جواب علما عاجز و درمانده شده و در همان مجلس توبه می نماید، پس من دیدم که حقیقتاً زحمات چندین ساله ام از بین رفته پس به شاه گفتم: اشخاص دروغگو و مزدور را باید به سزای خود رسانید.» نقاشی قنسول روس از جسد باب عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله سیاح می نویسد: «روز ثانی قنسول روس با نقاشی حاضر شد و نقش آن دو جسد را (جسد باب و محمدعلی نامی از طرفدارانش) به وضعی که در خندق افتاده بود برداشت.» جسد و قبر باب دربار جسد و قبر باب نیز در بین بایبان اختلافاتی به چشم می خورد چنانچه برخی از آنان معتقدند جسد او به «حیفا» برده شده و بعضی مانند میرزاجانی در کتاب نقطه الکاف قائلند که در تبریز به خاک سپرده شده و می نویسد: «جسم همایون آن سرور را دو روز و دو شب در میدان انداخته بعد از آن، احبا جسم را با حریر سفید پیچیده و نعش را در قبر نهادند و خلاصه آن که الحال این امر مستور است و هر کس نیز بداند بر او حرام است اظهار آن تا زمانی که حضرت خداوند مصلحت در اظهار آن بدانند.» و اما آیتی در کتاب کشف الحیل این گونه می نگارد که: «جسد باب در همان تبریز در محلی مجهول و در اطراف خندق مدفون بود و استخوان آن هم خاک شده و کسی راهی به آن نجسته است و این که بهائیان گویند استخوان او را به حیفا آورده اند و در آن جا دفن کرده اند یک گفتار دور از حقیقت است که خود من تا چندی باور داشتم و در کتاب تاریخم نوشتم ولی با تجدید نظر یقین کرده ام که استخوان باب به حیفا نرفته و در تبریز خاک شده است.» و اما در مناهج المعارف (فرهنگ عقاید شیعه) این عبارت آمده است: «القیث جتته الخیثه عند الکلاب العاویة فاکلن السمکه حتی رأسها.»

کتاب‌های باب

کتاب‌هایی که سید علی محمد باب در طول زندگی و تبعید و زندان نوشته است عبارتند از: ۱- احسن القصص (دارای ۱۱ سوره و اولین آنها سوره الملک) در تفسیر سوره یوسف است. ۲- زیارت جامعه (محتوی دو زیارت که با خواندن آنها ائمه اطهار - علیهم السلام - زیارت می شوند). ۳- دلایل السبعه (در دو قسمت عربی و فارسی). ۴- پنج شأن. ۵- صحیفه عدلیه. ۶- الواح خط (شامل ۲۰ لوح به خط خودش و سید حسن یزدی کاتبش). ۷- رساله للثمره. ۸- نه جزوه در تفسیر سوره بقره، حمد، توحید، قدر، عصر و... ۹- بیان عربی. ۱۰- بیان فارسی. به جمیع کتاب‌های باب (بیان) گفته می شود. ماجرای بدشت شاهرود امروز (نسخ اسلام!) در

صفحات قبل راجع به سه تن از پیروان باب به نام‌های میرزا یحیی نوری (صبح ازل) و میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) و زرین تاج (قره‌العین) مطالبی را ذکر کردیم و هم‌چنین گفته شد که این سه نفر در استمرار عقاید باب نقش بسزایی داشتند. یکی از وقایعی که در ایام تبعید و اسارت باب رخ داد ماجرای «بدشت» است که از آن پس فصل تازه‌ای در دیانت بابت باز شده است و عمده سران آن ماجرا نیز همین سه تن بوده‌اند. اکنون خلاصه واقعه را از کتاب قاموس توفیق منبع مبارک اشراق خاوری می‌خوانیم؛ او می‌نویسد: «در نزدیکی شاهرود امروز، بدشت معلوم و مشهور است... باری جمال مبارک (حسینعلی نوری) جمعی از اصحاب را که بالغ بر ۸۱ نفر بوده‌اند مهمان کرده بودند، و آن انجمن برای دو منظور تشکیل شده بود؛ یکی برای استخلاص حضرت اعلی (علی محمد باب) از حبس ماکو مشورت کنند؛ و دیگر آن که استقلال شرع بیان (سید علی محمد) و نسخ شرع سابق (اسلام) ابلاغ شود... بالاخره شرع بیان و نسخ شریعت اعلام شد (به اصطلاح بهائیان قیامت کبری پدید آمد زیرا آنها روز نسخ دین سابق و اعلام دین جدید را قیامت کبری می‌خوانند)... تمام جمعیت در دوره توقیفشان (که ۲۲ روز بوده) در بدشت به اسم تازه ای موسوم شدند از جمله خود هیکل مبارک (حسینعلی) به اسم (بهاءالله)... در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه الغاء می‌شد. یاران نمی‌دانستند که این تعبیرات از طرف کیست! معدودی هم در آن ایام به مقام حضرت بهاءالله عارف بودند و می‌دانستند که او مصدر جمیع این تعبیرات است... ناگهان حضرت طاهره (قره‌العین) بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمودند. حاضرین که چنین دیدند دچار وحشت شدید گشتند، همه حیران ایستاده بودند زیرا آنچه را منتظر نبودند می‌دیدند، زیرا معتقد بودند که حضرت (طاهره) مظهر حضرت فاطمه - سلام الله علیها - است و آن بزرگوار را رمز عفت و عصمت و طهارت می‌شمردند، عبدالخالق اصفهانی دستمال را در مقابل صورت گرفت و از مقابل طاهره فرار کرد و فریاد زنان دور شد و چند نفر دیگر هم از این امتحان بیرون آمدند و از امر تبری کرده و به عقیده سابق خود برگشتند... از اجتماع یاران در بدشت مقصود اصلی که اعلان استقلال امر مبارک بود حاصل گردید». این جریان را آیتی (آواره) در کتاب کواکب الدریه به صورت مفصل‌تری چنین نقل می‌کند: «در سال ۱۲۶۴ هـ.ق کبار اصحاب باب یک مصاحبه مهمی و یک اجتماع و کنکاش فوق العاده ای در دشت بدشت کرده‌اند که موضوع عمده آن دو چیز بوده؛ یکی چگونگی نجات و خلاصی نقطه اولی (باب)؛ و دیگر در تکالیف دینیه و این که آیا فروع اسلامیه تغییر خواهد کرد یا نه؟ مجمل از این قضیه آن که چون اصحاب از طهران به جانب خراسان ره فرسا شدند یک دسته به ریاست قدوس (محمدعلی بابی) و باب‌الباب (ملاحسین بشرویه‌ای) از جلو و دسته دیگر به ریاست بهاءالله و قره‌العین از عقب می‌رفتند. دشت به دشت رفتند تا به دشت بدشت رسیدند در آنجا چادرها زدند و خیمه‌ها برپا کردند و بدشت محفل خوش آب و هوایی است که واقع شده است بین شاهرود و خراسان و مازندران و نزدیک است به محلی که آن را هزار جریب می‌گویند، و اگر چه اخبار تاریخچه در بسیاری از مسائل بدشت ساکت است و افکار ناقلین در این موضوع متشتت، ولی قدر مسلم این است که عمده مقصد اصحاب در این اجتماع و کنکاش در موضوع آن دو مطلب بوده که ذکر شد، چه از طرفی باب‌الباب به ماکو رفته محبوسیت نقطه اولی را دیده و آرزو می‌نمود که وسیله نجات حضرتش فراهم شود، و نیز قره‌العین در این اواخر باب مکاتبه با باب را گشوده همواره مراسله می‌نمود و از توقیعات صادره از ماکو چنین دانسته بود که وقت حرکت و جنبش است، خواه برای تبلیغ و خواه برای انجام خدمات دیگر و در هر صورت خاموش نباید نشست. و اما... بهاءالله مکاتباتشان با باب استمرار داشت و چنان که اشاره شد و بشود اکثر از اصحاب پایه قدرش را برتر از ادراک خود شناخته و می‌شناختند و مشاوره با حضرتش را در هر امر لازم‌تر از همه چیز می‌شمردند، و از طرف دیگر اکثر تکالیف مبهم و امور در هم بود. بعضی امر جدید را امری مستقیم و شرعی مستقل می‌شناختند، و بعضی دیگر آن را تابع شرع اسلام در جزئی و کلی می‌دانستند و حتی تغییر در مسایل فروعیه نیز جایز نمی‌شمردند، و بسیاری از مسایل واقع شد که تباین و تخالف کلی در انظار پیدا می‌شد و غالباً قره‌العین را حکم کرده، جواب کتبی یا شفاهی از او گرفته، قانع می‌شدند و او نیز هر چند در ابتدا مستقلاً جوابی نمی‌داد و اقدامی نمی‌کرد و اگر چه سرا هم بود بعد از مذاکره و

مشاوره جوابی می‌داد و اقدامی می‌نمود. و بعضی از مورخین گفته‌اند حتی طلب کردن طاهره را به طهران و اقدام او به این مسافرت برای مسأله بدشت بوده. خلاصه، این دواعی سبب شد که اصحاب در گوشه فراغت و دشت پر نزهت مجتمع ساختند... پس در باب نجات باب تصمیم گرفتند که مبلغین به اطراف بفرستند و احباب را دعوت به زیارت کنند که هر کس برای زیارت حضرت به ماکو سفر کند و هر کسی را هر چه مقدور است بردارد و ماکو را تمرکز دهند و از آنجا نجات باب را از محمد شاه بطلبند. اگر اجابت شد فبها، و الا به قوه اجبار، باب را از حبس بیرون آورند؛ ولی حتی المقدور بکوشند که امر به تعرض و جدال و طغیان و عصیان با دولت نکشد، و چون این مسأله خاتمه یافت و از تصویب گذشت سپس در موضوع احکام فرعیه سخن رفت. بعضی را عقیده این بود که هر ظهور لا-حق، اعظم از سابق است و هر خلفی، اکبر از سلف و بر این قیاس نقطه اولی، اعظم است از انبیای سلف و مختار است در تغییر احکام فرعیه. بعضی دیگر معتقد شدند که در شریعت اسلام تصرف جایز نیست و حضرت باب مروج و مصلح آن خواهد بود. و قره‌العین از قسم اول بوده، اصرار داشت که باید به عموم اخطار شود و همه بفهمند که باب دارای مقام شاریعت است و حتی شروع شود بعضی تصرفات و تغییرات از قبیل افطار صوم رمضان و امثالها و اگر چه قدوس هم مخالف نبود ولی جرأت نداشت این رأی را تصویب نماید، زیرا هم خودش در تعصبات اسلامی متعصب بود و به سهولت نمی‌توانست راضی بشود که مثلاً- صومی را افطار کند و هم توهم از دیگران داشت که قبول نکنند و تولید نفاق و اختلاف گردد؛ ولی قره‌العین می‌گفت این کار بالاخره شدنی است و این سخن گفتنی پس هر چه زودتر بهتر، تا هر کس رفتنی است برود و هر کسی ماندنی و فداکار است بماند. پس روزی قره‌العین این مسأله را طرح کرد که به قانون اسلام، ارتداد زنان سبب قتل ایشان نیست، بلکه باید ایشان را نصیحت و پند داد تا از ارتداد خود برگردند و به اسلام بگرایند؛ لهذا من در غیاب قدوس این مطلب را گوشزد اصحاب می‌کنم اگر مقبول افتاد مقصد حاصل، و الا قدوس سعی نماید که مرا نصیحت کند که از این بی عقلی دست بردارم و از کفری که شده برگردم و توبه نمایم. این رأی نزد خواص پسندیده افتاد و در مجلسی که قدوس به عنوان سردرد حاضر نشده و بهاء‌الله هم تب و زکامی عارضشان شده بود از حضور معاف بودند، قره‌العین پرده برداشت و حقیقت مقصود را گوشزد اصحاب نمود. مهمه در میان اصحاب افتاد. بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند و نزد قدوس رفتند شکایت نمودند. قدوس به چرب زبانی و مهربانی ایشان را خاموش کرد و حکم را موکول به ملاقات طاهره و استطلاعات از حقیقت فرموده و بعد از ملاقات، قرار اخیر این شد که قره‌العین این صحبت را تکرار کند و قدوس را به مباحثه بطلبند و قدوس در مباحثه مجاب و ملزم گردد؛ لهذا روز دیگر چنین کردند و چنان شد که منظور بود، اما با وجود الزام و اقسام قدوس باز مهمه و دمدمه فرو نشست و بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند، ولی آنها که طاقت نیآورده رفته بودند، سبب فساد شدند و جمعی از مسلمین بر حضرات تاخته، ایشان را مضروب و اموالشان را منهب کرده، آنها را از آن حدود متواری کردند و آنها با همان تصمیم که در تمرکز به ماکو داشتند از آنجا به سه جهت تقسیم شده، بهاء‌الله و جمعی به طهران، و طاهره با قدوس به مازندران، و باب‌الباب با معدودی اولاً به مازندران بعداً به خراسان رهسپار شدند.» و این چنین بود که فرقه بابی وارد برهه جدیدی شد و به عنوان یک شرع مستقل و ناسخ اسلام برای پیروان باب مطرح شد و همانگونه که ملاحظه شد بعضی از قبول آن امتناع کردند که از جمله آنها «ملا حسین بشرویه‌ای» اولین مرید باب است، چنانچه فاضل مازندرانی در ظهور الحق می‌نویسد: «ملا حسین بشرویه‌ای که حلقه اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت در بدشت حاضر نبود، همین که واقعات مذکوره به سمعش رسید گفت: اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می‌نمودم.» ولکن عباس افندی (عبدالها) در مکاتبات می‌نویسد: «جناب طاهره، انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی‌الندا بلند نمود و هم‌چنین بعضی احباء در بدشت.» و از این جمله معلوم می‌شود که اصحاب بدشت مقام شاریعت را برای قره‌العین و حسینعلی بهاء و نیز سید علی محمد باب قایل بوده‌اند و از همین جهت است که بعضی با نسخ اسلام موافقت کردند و قوانین دین جدید را پذیرفتند اگر چه دلایل و علل دیگری هم برای این امر وجود داشت!!

«بیان»، باب ۳ می‌گوید: «عدد ماه‌ها ۱۹ است و هر ماهی ۱۹ روز می‌باشد و جمع ایام سال به عدد «کل شیء» است که به حساب ابجد ۳۶۱ روز است.» ۳- طهارت فضله موش و منی: «فضله‌ی موش پاک است و دوری از آن واجب نیست.» (بیان، باب ۱۷) «آب منی» که شما از آن آفریده شده‌اید، خداوند آن را در کتاب پاک نمود.» (بیان فارسی) ۴- جواز ربا: «و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آن که تناقص و تزاید در معاملات خود قرار دهند.» (بیان، باب ۱۸) ۵- تولید نسل از راه دیگر: «بر هر شخص واجب شده که ازدواج کند، تا نسل خدا پرست از او باقی بماند و باید در این راه جدیت نماید، و اگر مانعی در ایجاد نسل از یکی از طرفین بود جایز است برای هر یک از آنها با اجازه دیگری به وسیله دیگری ایجاد نسل نماید و ازدواج با کسی که در دین بیان نیست جایز نمی‌باشد.» (بیان، باب ۱۵) ۶- جواز استمناء: «قد عفی عنکم ما تشهدون فی الرؤیا او انتم بانفسکم عن انفسکم تستمینون»، یعنی بخشیده شده بر شما آنچه را که در خواب می‌بینید (احتلام) و یا با بازی با خود استمناء می‌نمایید. (بیان عربی، باب ۱۰) ۷- تعدد زوجات: «ازدواج با دو زن جایز است و بیشتر جایز نیست.» (صحیفه الاحکام) ۸- حرمت متعه: «خداوند ازدواج موقت را در این دوره‌ی پاک حرام کرده است و مردم را از هواپرستی منع نموده است.» (بیان، باب ۷) ۹- ازدواج با اقارب: «و لقد اذن الله بین الا-خ و اخته»، یعنی و اجازه‌ی ازدواج بین خواهر و برادر داده است. (شؤون خسته) ۱۰- سن ازدواج: «بر پدران و مادران نوشته شده که بعد از یازده سال پسر و دختر خود را ازدواج دهند.» (لوح هیکل، ضمیمه بیان عربی) «چون سن ذریات به یازده برسد باید ازدواج کنند، ولی اگر پسر ۱۱ ساله و دختر ۱۰ ساله باشد بهتر است.» (صحیفه الاحکام) ۱۱- دفن اموات: «اموات خود را در بلور یا سنگ‌های محکم قرار دهید و دفن کنید، یا در میان چوب‌های سخت و لطیف گذاشته و دفن نمایید، و انگشترهایی که منقوش به آیه باشد در دست آنها کنید.» (بیان، باب ۳۲) ۱۲- حرمت خرید و فروش عناصر اربعه: «عناصر اربعه (آب، خاک، آتش، باد) را خرید و فروش نکنید.» (بیان عربی) ۱۳- نماز: «نماز عبارت از آن است که ۱۹ بار در روز با وضو رو به قبله بایستید و این آیه را بخوانید: «شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الأمر.» (آئین باب) «بعضی نماز را چنین تقسیم کرده‌اند: نماز کبیر و نماز وسطی و نماز صغیر، و نماز کبیر در هر ۲۴ ساعت یکبار خوانده می‌شود، نماز صغیر، تنها دو سطر دعا است که فقط هر روز خوانده می‌شود، نماز وسطی هم یک رکعت است که در صبح و ظهر و شام خوانده می‌شود.» (آئین باب) ۱۴- حرمت نماز جماعت: «نماز با جماعت حرام است مگر در نماز با میت که اجتماع برای نماز می‌کنید، ولی قصد افراد می‌نمایید.» (بیان فارسی) ۱۵- روزه: «۱۹ روز و در ماه (علاء) که نوزدهمین ماه می‌باشد است و عید فطر همان عید نوروز، و حد روز از طلوع آفتاب تا غروب آن است.» (بیان، باب ۱۸) ۱۶- علم و دانش: «فلتمحون کل ما کتبتم و لتستدلن بالبیان»، یعنی آنچه که تاکنون نوشته‌اید نابود کنید و حتماً به کتاب بیان استدلال نمایید. (بیان عربی، باب ۶). «لا يجوز التدريس في كتب غير البيان... و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیرهما لم يؤذن لأحد من المؤمنین، یعنی تدریس در کتاب‌های غیر از کتاب بیان روا نیست و آنچه که اختراع شده به نام منطق و اصول و غیر آن دو برای احدی از مؤمنان اذن داده نشده.» (بیان عربی، باب ۱۰). «نهی عنکم فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب و ان لم تملکنم فلیزمنکم تسعة عشر مثقالاً من ذهب احدا فی کتاب الله لعلکم تتقون»، یعنی در کتاب بیان از شما نهی می‌شود که مالک زیاده‌تر از ۱۹ کتاب شوید و اگر بیش از ۱۹ کتاب داشتید بر شما (برای هر کتاب) ۱۹ مثقال طلا (به عنوان کفاره) واجب می‌گردد، این حدی است در کتاب خدا شاید پرهیزکار گردید. (بیان عربی، باب ۷). «واجب است هر کتابی که ۲۰۲ سال (مطابق با اسم علی محمد) از استعمال آن گذشت مالک آن را تجدید کند یا آن را نابود سازد و یا به شخصی عطا نماید.» (بیان فارسی، باب اول)

قداست و حرمت عدد نوزده در بیان

«نوزده روز در آخر سال روزه گرفته و ذکر خدا کنید.» (بیان، باب ۸) «بر هر شخص واجب است که برای وارث خود ۱۹ ورقه

کاغذ لطیف و ۱۹ انگشتی که بر آنها اسامی خدا منقوش شده باقی گذارد». (بیان، باب ۸) «برای شهری مهریه زیادت از ۹۵ مثقال طلا- و برای دهاتی زیادت از ۹۵ مثقال نقره جایز نیست و در هر دو صورت باید کمتر از ۱۹ مثقال نباشد». (بیان، باب ۷) «هر گاه شخصی کسی را عمدا محزون کرد باید ۱۹ مثقال طلا بدهد». (بیان، باب ۱۸) «اگر شخصی کسی را برای سفر مجبور کند، یا بدون اجازه‌ی او داخل خانه‌ی او شود یا بدون اجازه او را از خانه‌اش خارج سازد تا ۱۹ ماه زن او بر او حرام خواهد بود». (بیان، باب ۱۶) «اگر معلمی چوبی بر گوشت و بدن بچه‌ای زد، زن او تا ۱۹ روز بر او حرام می‌شود، اگر چه از روی فراموشی بزند و اگر زن نداشته باشد باید ۱۹ مثقال طلا- به آن بچه بدهد». (بیان، باب ۱۱) اسامی سال و ماه و روز «هر سال به عدد (کل شیء) (که به حساب ابجد ۳۶۱ می‌باشد) است و هر سال عبارت از ۱۹ ماه و هر ماهی ۱۹ روز است». (بیان، باب ۳)

عدد و نام ماه‌ها در دین باب

فاضل قائینی در کتاب «دروس الدیانة» نام ماه‌ها را به این ترتیب ذکر کرده است: ۱- شهر البهاء. ۲- شهر الجمال. ۳- شهر الجلال. ۴- شهر العظمة. ۵- شهر النور. ۶- شهر الرحمه. ۷- شهر الکلمات. ۸- شهر الکمال. ۹- شهر الاسماء. ۱۰- شهر العزة. ۱۱- شهر المشیه. ۱۲- شهر القدره. ۱۳- شهر العلم. ۱۴- شهر القول. ۱۵- شهر المسائل. ۱۶- شهر الشرف. ۱۷- شهر السلطان. ۱۸- شهر الملك. ۱۹- شهر العلاء. آیتی (آواره) در کتاب «کشف الحیل» می‌نویسد: «و هم چنین است اسم روزها و سال را به حروف ابجد حساب می‌کنند و چون ۳۶۱ می‌شود، ایام ۵ روز که زیاد می‌آید را ایام (هائ) و زوائد نامیده و آنها را (عطا و فیض) ملقب کرده‌اند و مثلا بنابراین تاریخ ۲۵ / ۸ / ۱۳۱۰ از شهر رجب ۱۳۵۰ که تاریخ تحریر (کشف الحیل) است می‌شود: فی یوم العلم من شهر القدره من سنه (السل) من سنین البیان که سال ۹۰ ظهور باب است».

سوء قصد به ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه چهارمین شاه قاجاریه است. وی پس از چهل و نه سال سلطنت در ایران در روز هفدهم سال ۱۳۱۳ قمری به ضرب تپانچه میرزا رضا کرمانی از پای درآمد و کنار مرقد حضرت عبدالعظیم در شهر ری مدفون شد. چندی پس از اعدام سید علی محمد باب تعدادی از بایبان تصمیم گرفتند که انتقام خون او را از ناصرالدین شاه بگیرند، بنابراین با طرح نقشه‌ای به او حمله کردند ولی تیر آنها به خطا رفته و ناصرالدین شاه جان سالم بدر برد و پس از این واقعه دستور داد که تعدادی از سران باییه را دستگیر کنند. آیتی در کواکب الدریه ماجرا را این چنین تعریف می‌کند: «شش نفر از بابی های متعصب که از آن جمله ملا صادق ترک بود در نیاوران شمیران به طرف ناصرالدین شاه تیراندازی کردند، و بعد نیز با قمه و غداره به شاه حمله بردند و او را مجروح نمودند ولی موفق به قتل ناصرالدین شاه نشدند».

پناهندگی به سفارت روس

ناصرالدین شاه بعد از این واقعه درصدد دستگیری و نابودی بابی ها برآمد. «از جمله کسانی که مورد تعقیب قرار گرفت حسینعلی نوری (بهاءالله) بود که در لواسان به عنوان میهمانی به خانه صدراعظم (میرزا آغاخان نوری) رفته بود و هنگامی که او را به دربار احضار کردند از لواسان به قصد نیاوران و مقر حکومتی شاه حرکت کرد ولی در بین راه در محل زرگنده به سفارت روس متوجه شده و به آنجا پناهنده شد. این جریان را شوقی افندی نوه دختری حسینعلی بهاء در قرن بدیع خود شرح داده است و نیز در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی این گونه نوشته شده است: «حسینعلی بهاء پس از ترور شاه و توقیف عده‌ای از سران بهایی چند روز پنهان ماند و آنگاه از اختفاء بیرون آمد روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند، در بین راه به سفارت روس که در زرگنده

نزدیک نیاوران بود رسید. میرزا مجید، منشی سفارت روس (شوهر خواهر حسینعلی) از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرایی نمود. جمعی از خادمان حاجی علیخان حاجب الدوله، بهاءالله را شناختند و او را از توقف بهاءالله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند، حاجب الدوله فوراً مراتب را به عرض شاه رسانید، ناصرالدین شاه فوراً مأمور فرستاد تا بهاءالله را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورند، سفیر روس دالگورکی از تسلیم بهاءالله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت: به منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید بهاءالله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود». در هر صورت، میرزا حسینعلی بهاء را دستگیر کرده و از طرف حکومت به زندان انداختند تا واقعه سوء قصد و مسبب اصلی آن مشخص شود ولی در این حال هم باز پشتیبانی سفارت روس باعث نجات وی از زندان شد چنانچه در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی آمده است: «قنصل روس که از دور و نزدیک مراقب احوال او بود و از گرفتاری حضرت بهاءالله خبر داشت پیغامی شدید به صدراعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنصل روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره بهاءالله به عمل آید و شرح اقدامات و سؤال و جواب‌ها که به وسیله نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه نگاشته شود و حکم نهایی درباره آن محبوس بزرگوار اظهار گردد. صدراعظم به نماینده قنصل وعده داد و گفت: در آینده نزدیکی به این کار اقدام خواهد کرد، آنگاه وقتی معین نمود که نماینده قنصل روس با حاجب الدوله و نماینده دولت به سیاه چال بروند. مقدمتاً جناب عظیم (ملا شیخ علی ترشیزی) را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سوال کردند، جناب عظیم گفتند: رئیس بایه همان سید باب بود که او را در تبریز مصلوب ساختید، من خودم این خیال را مدت‌ها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم، محرک اصلی خود من هستم، اما ملا صادق تبریزی که شاه را از اسب کشید، شاگرد شیرینی فروش بیش نبود که شیرینی می‌ساخت و می‌فروخت و دو سال بود که نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد. چون این اقرار را از عظیم شنیدند، قنصل و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر داد و در نتیجه حضرت بهاءالله از حبس خلاص شدند».

تبعید به عراق

پس از آزادی بهاء از زندان، حکومت وقت تصمیم گرفت که حسینعلی بهاء و برادرش میرزا یحیی را به عراق تبعید کند تا دیگر مجالی برای اغتشاش نداشته باشند که این مطلب در «تلخیص تاریخ نبیل زرنندی» این گونه آمده است: «حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاءالله امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند، قنصل روس چون این خبر را شنید از بهاءالله تقاضا کرد به روسیه بروند و دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهند نمود... بهاءالله قبول نمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند و در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند، مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنصل روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند.» و خود حسینعلی بهاء در کتاب «اشراقات» می‌نویسد: «این مظلوم از ارض طاء (طهران) به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند.» و در جایی دیگر در همین کتاب می‌نگارد: «خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة العلیة الایرانیة و دولة الروس الی ان وردنا العراق بالعزة و الاقتدار.» حسینعلی بهاء پس از مدتی که در بغداد ماند روانه سلیمانیه شد و در آنجا درس‌هایی را از عرفان و تصوف فراگرفت (و مدتی به نام درویش محمد با لباس مبدل در سلیمانیه به سر برد که به شرح آن نمی‌پردازیم). دو سال بعد حسینعلی بهاء باز به بغداد برگشت و این در حالی بود که هنوز طوق بندگی و پیروی از برادرش میرزا یحیی صبح ازل را بر گردن داشت و خود او در کتاب «ایقان» علت برگشتش را چنین ذکر می‌کند: «قسم به خدا که مهاجرتم را خیال مهاجرت نبود، و مسافرتم را امید مواصلت نه، و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب شوم و مصدر انقلاب اصحاب نگرדם... باری تا آن که از مصدر امر (میرزا یحیی) حکم رجوع

صادر شد و لاابدا تسلیم نمودم و راجع شدم.»

متن وصیتنامه‌ی باب به میرزا یحیی صبح ازل

همان گونه که گفته شد میرزا یحیی و میرزا حسینعلی که هر دو فرزندان میرزا عباس نوری بودند از برجسته‌ترین اصحاب و یاران باب بودند و باب نیز به آنان نظر داشته است، مخصوصاً در وصیتنامه‌ای که به میرزا یحیی می‌نویسد او را به عنوان خدای بعد از خودش نام می‌برد، متن وصیتنامه او چنین است: «الله اکبر تکبیرا کبیرا، هذا کتاب من عند الله الی الله المهیمن القیوم، قل کل من الله مبدئون، قل کل الی الله یعودون، هذا کتاب من علی قبل نبیل، ذکر الله العالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر الله للعالمین، قل کل من نقطه البیان لیبدئون، ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم.» یعنی: «خدا از همه چیز بزرگ‌تر است - این نامه‌ای از طرف خدای مهیمن و قیوم به سوی خدای مهیمن و قیوم است، بگو همه از خدا ابتدا شده‌اند و همه به سوی خدا بازگشت می‌کنند، این نامه‌ای است از علی قبل نبیل (به ابجد محمد ۹۲ می‌شود و نبیل هم می‌شود ۹۲) که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق با وحید است (وحید به ابجد ۲۸ است و یحیی هم به استثنای الف آخرش ۲۸ است). بگو همه از نقطه‌ی بیان ابتدا می‌شوند. ای نام وحید، حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد و به آن امر کن، پس تو در راه حق بزرگ هستی.» (مقدمه نقطه الکاف)

کلمات میرزا یحیی صبح ازل

میرزا یحیی نیز مانند باب کلماتی را به سبک کلمات عرفانی و معنوی ایراد نموده که با دقت نظر می‌توان دریافت که در اول امر بهائیت هنوز بویی از عقاید اسلامی از این کلمات استشمام می‌شود، و اصطلاحاتی در آنهاست که حاکی از یک سبک مشترک گفتاری و نوشتاری در بین سران این فرقه است که سعی می‌کرده‌اند کلمات را به هم پیچیده و مغلق ادا کرده و در قالب مخصوصی آن را بیان کنند. حال به قسمتی از کلمات یحیی صبح ازل نظر می‌کنیم: «هو الحق الممتنع السلطان، سپاس بی‌قیاس و حمد معری از شائبه ریب و رفتار، مردات باری تعالی را سزاست که لم یزل محسوس به حس و حرکت و فنا و زوال و عدم وجود و ظهور و بطون و عرفان و وجدان نبوده و لا- یزال مجسم شناخته نخواهد شد. نظر نموده در شؤونات انبیاء علیهم الصلاة والسلام که هیچ یک دعوی شناختن ذات خداوندی را ننموده، کذلک حضرت محمدی گفتار ما عرفناک حق معرفتک جاری فرموده، دعوی ادراک ذات الهی نفرموده، چنان که نص آیات کریمه و احادیث شریفه بوده، نظر به سوره‌ی توحید نموده که چگونه جاری شده و نص بوده بر شناختن ذات الهی، چه اگر کسی شریک با خداوند بوده (قل هو الله احد) گفته نمی‌شد و اگر شؤونات بشری می‌بود (الله الصمد) ذکر نمی‌گردید و اگر تولید می‌شد و از ذات مقدس او چیزی حادث می‌گشت (لم یلد و لم یولد) اطلاق نمی‌شد و اگر با خداوند کس مقترن و معادل می‌گشت (و لم یکن له کفوا احد) در کلام خداوندی نازل نمی‌گشت...» تا وقتی که به کلمات حظایر قدس «حظیره القدس» می‌رسد و می‌گوید: «هو الحق المستعان، هنگام روح و ریحان و عز و امتنان در مواقع جلیان تجلی الهی است، افتده‌ی خویش را مستشرق به شوارق قدس الهی نموده، ارواح و انفس و اجساد روح خود را بدین میاه احدیت زنده نماید و از حظایر قدس ربانی ریان شده، به میاه سبحانی شاداب شوند زیرا که جلیان حقیقت از افق لن ترانی طالع و ساطع گردید و تجلیات عظمت از مطالع لن یعرف و لن یوصف، لائح و لامع گشت. هر ذره، روحی پدید آورد و هر شیئی ریحانی از مواقع تجلیات آشکار گردانید. قوله: لما النور تجلی و الامر قد دنی و رجع الی اله کل واحد و استرجع الیه ما خلق و من اله الا الله و له الملك بیده الامر یفعل ما یشاء و هو الحکیم الخبیر. ای دوستان دایره فضل و مجبان مطالع عدل! در این ایام که شاهین در پرواز و عنقای نفس در سوز و گداز است، سمندروار بر گرد آتش عدل گردیده، خود را در سبیل محبت و مودت از غیر محبوب محترق سازند، چه اگر

بدین نار حقیقی مضطرب نشده هر آینه از لقای حقیقت محبوب محجوب خواهند شد. اقوال مضریه سبب احتجاب نباشد و اشارات کاذبه مؤتفکه باعث بر ابتعاد نگردد، چه شیطان رجیم از تلیس خود از حق محجوب گشت و خودبینی و غرور جاهلیت از آدم روحانی محتجب گردید، و هر آن که خود بینی در عوالم خود نموده، محتجب از مواقع تجلیات الهی گردید. «هو المرهوب المستعان، آفتاب حقیقت معنوی در افق اوج ازلیت در استطاع و اشراق است و کواکب عز و عظمت حقیقی الهی در فوق سماء رفعت و احدیت در شعاع و التیاق. از وساوس شیطانی گذشته و از دسائس ظلمانی رهیده، و چون ظلمتیان در وادی ظلمت و حیرت، نیست نگردید. ذلکم ما یوصیکم به یومئذ ان انتم فی ایامه تفکرون. الحمد که حضرت باری تقدس و تعالی چون شما مستجیران را در ارض وجود موجود فرموده، زشت و زیبا را درک نموده، نور و ظلمت را مشاهده می‌نماید، ایقظوا من مثلکم عن رقدۀ لعلکم بآیات الله یوم العدل لترزقون. هر نفس به متاع ذاتی خود مغرور گشت و از لقای حق محتجب گردید و دور از لحظات قرب ماند، چون در ذات او خودبینی و غرور بود، از این سبب جلیان الهی در نفس فنای او هویدا نگشت و فؤاد ذات او رخشان نگردید و ظلمت با او معروف گردید و در حجاب افکیه خود محتجب گشت و در ظلام مؤتفکات خود در ابتعاد ماند و تجلیات ربانی در نفس و فؤاد او ظاهر نگشت و نفحات سبحانی در دوات و روح او باهر نگردید، لذلک خداوند عادل دوستان خود را بیدار فرمود و محبان خویش را از ضلالت رهایی بخشود».

نزاع و اختلاف میرزا یحیی (صبح ازل) و حسینعلی (بهاء الله)

پس از مدتی که هر دو برادر در بغداد به سر بردند ناگاه بین آنان اختلافات و منازعاتی در گرفت و هر کدام دیگری را متهم به چیزی ساختند و این مشاجرات چندان زیاد شد که حسینعلی سر از فرمان برادرش تافت و او را متهم به تصرف در حریم سید علی محمد باب کرد چنان که در کتاب «بدیع» می‌گوید: «علت و سبب کدورت جمال ابهی (حسینعلی) از میرزا یحیی و الله الذی لا اله الا- هو این بود که در حرم نقطه (سید علی محمد) روح ما سواه فداه تصرف نمود. با این که در کل کتب سماوی حرام است، و بی شرمی او به مقامی رسید که... دست تعدی به حرم مظهر ملیک علام (باب) گشود، فاف له و لوفائه، و کاش به نفس خود قناعت می‌نمود، بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود و جمیع اهل بیان شنیده، می‌دانند سیئات او را.» به موجب این سخن و اتهام، حسینعلی برادرش را مرتد از دین باب و طرفداران او را مشرک نامید و از همین جا عده‌ای از بایبان از راه میرزا یحیی برگشتند و به سوی حسینعلی متمایل شدند و عده‌ای هم بر همان راه باقی مانده و میرزا یحیی را رها نکردند. دولت عثمانی که این اختلاف و کشمکش را نمی‌توانست در بغداد تحمل کند آنان را به «ادرنه» روانه کرد، اما در آنجا نیز تنور مخامصه و مجادله گرم بود تا جایی که فحاشی‌های دو برادر به یکدیگر شدت گرفت، چنان که خود حسینعلی در «بدیع» به این مطلب اذعان نموده که: «افتضاحی در این ارض برپا شد که یکی از قنصول‌های این ارض تعجب کرد و به شخصی ذکر نمود که امر عجیبی واقع شده و جمیع اعاجم (عجم‌ها) به شماتت برخاستند که در این طایفه عفت و عصمت نیست.» و در جایی دیگر می‌گوید: «... مسلم است که ازل (میرزا یحیی) به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء مشغول بوده و اعمالی که والله خجالت می‌کشم از ذکرش، مرتکب.» و به تبع این سخنان پیروان این دو برادر هم اتهاماتی را متوجه یکدیگر ساختند چنان که اشراق خاوری در کتاب «رحیق مختوم» می‌نویسد: «بر اثر زهر، ارتعاش حاصل شد و دست‌های حضرت بهاء الله تا آخر حیات می‌لرزید.» و این سخن به این جهت گفته شده که بهائیان معتقدند میرزا یحیی به قصد کشتن برادر به او زهر خورانیده است.

تبعید دو برادر از طرف حکومت عثمانی

دولت عثمانی که جار و جنجال دو طرف را نظاره می‌کرد و هتک حرمت پیروان آن دو را نسبت به یکدیگر می‌دید و از طرفی

نمی‌خواست در مملکت او بلوایی بپا شود ناچار تصمیم گرفت که بین آنان جدایی بیندازد، بنابراین حسینعلی را به عکا (یکی از شهرهای فلسطین) و میرزا یحیی را به قبرس تبعید کرد. آیتی در «کواکب الدریه» می‌نویسد: «حسینعلی را با ۷۳ نفر از پیروانش به عکا و میرزا یحیی را با سی نفر از پیروانش به قبرس تبعید کرد و از اینجا بود که فرقه بابی به دو فرقه ازلی - طرفداران میرزا یحیی صبح ازل - و بهایی - طرفداران حسینعلی بهاء الله - منشعب شد».

مقام من یظهره الله

یکی از عقایدی که باب آن را در میان بابیان رایج کرد عقیده به شخصی بود که بعد از باب ظهور می‌کند. خود او در کتاب «بیان»، باب ۶ وقت ظهور من یظهره الله را این طور عنوان می‌کند: «من یظهره الله بعد از عدد مستغاث بیاید (که به حساب ابجد ۲۰۰۱ است)». و همین امر موجب اختلاف بین حسینعلی و میرزا یحیی در ادرنه گشت زیرا حسینعلی خود را همان من یظهره الله می‌پنداشت. عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله «سیاح» می‌نویسد: «جانشینی میرزا یحیی جنبه ظاهری داشت و این نقشه حسینعلی و تصویب باب بدین منظور بود که چند صباحی یحیی به این اسم و رسم اشتهار یابد تا حسینعلی از گزند دشمنان مصون بماند.» و در کتاب «جمال ابهی» آمده است: «منظور از بابیت، مأموریت از ناحیه حسینعلی بهاء بوده است و منظور او از قائم همان حسینعلی است.» و این گونه بهائیان ظهور باب را مقدمه‌ای برای اعلان ظهور بهاء می‌دانند و دین باب را نیز منسوخ می‌شمارند زیرا هنگامی که حسینعلی بهاء خود را حائز این مقام دانست همان ادعاهای باب را تکرار نموده و تا درجه خدایی و شاریت خود را بالا برد. حال نگاهی به این ادعاها می‌افکنیم.

ادعای بندگی حسینعلی

حسینعلی در کتاب «مبین» می‌گوید: «سبحان الذی نزل علی عبده من سحاب القضا سهام البلاء، ویرانی فی صبر جمیل.» یعنی، پاک و منزّه است آن خدایی که بر بنده‌اش (حسینعلی) نازل کرد از ابر قضا تیرهای بلا را، و مرا در صبر و بردباری نیک دید. و در جای دیگر می‌گوید: «یا الهی هذا الكتاب ارید ان ارسله الی السلطان و انت تعلم بأنی ما اردت منه الا ظهور عدلک لخلقک.» یعنی، خدایا این نامه‌ای است که می‌خواهم آن را برای سلطان (ناصرالدین شاه) بفرستم و تو می‌دانی که قصدی از این نامه جز آشکار ساختن عدالت تو برای خلق تو ندارم.

ادعای رجعت حسینعلی

حسینعلی بهاء از رجعت خود گاهی با نام رجعت حسینی و گاهی با من یظهره الله یاد می‌کند ولی در خطابی که در کتاب «مبین» به «پاپ» کرده است رجعت خود را رجعت مسیح می‌نامد: «یا بابا! اخرج الاحجاب، قد اتی رب الارباب فی ظل السحاب، کذلک یا امر القلم الـاعلی من لدن ربک العزیز الجبار، انه اتی من السماء مره اخرى کما اتی اول مره ایاک ان تعترض علیه.» یعنی: ای پاپ! ابرهای غفلت را پاره کن، رب الارباب در سایه ابر آمد. این طور تو را امر می‌کنند قلم اعلی از طرف پروردگار عزیز و مقتدر، این که او (مسیح) یک بار دیگر از آسمان آمد چنان که در مرتبه اول از آسمان آمد. پرهیز از این که به او اعتراضی کنی.»

ادعای رسالت و پیامبری حسینعلی

او در کتاب «اقدس» می‌نویسد: «قل یا ملاء البیان لا تقتلوننی بسیوف الاعراض، تالله کنت نائما ایقظنی ید الاراده ربکم الرحمن، و امرنی بالنداء بین الارض و السماء لیس هذا من عندی لو أنتم تعرفون.» یعنی: ای گروه بابیان! مرا با شمشیرهای اعراض و دوری به

قتل نرسانید، سوگند به خدا خوابیده بودم که دست اراده خداوند مهربان مرا بیدار کرد و امر کرد مرا که بین زمین و آسمان ندا کنم. این (ادعا) از خودم نیست اگر شما بدانید.» و در کتاب «اشراقات» خطاب به ناصر الدین شاه می‌گوید: «ای پسر سلطان! جناب شما پیش از این مرا دیده بودید، یکی از مردان عادی بودم و اگر امروز بیایی مرا با نوری می‌بینی که هیچ کس نمی‌داند کی او را ظاهر ساخته، و یا آتشی می‌بینی که کسی نمی‌داند که آن را افروخته است، لکن مظلوم (حسینعلی) می‌داند و می‌شناسد و می‌گوید: دست اراده خداوند که پروردگار جهانیان است او را روشن ساخته است.»

ادعای خدایی حسینعلی

بالاخره در کتاب «مبین» در چندین موضع خود را خدا می‌شمارد و چنین می‌نگارد: «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنة و الابتلاء من صدره القضا انه لا اله الا انا المسجون الفريد.» یعنی، بشنو آنچه که از شطر بلا بر بقعه‌ی محنت و گرفتاری از سینه قضا وحی می‌شود که نیست خدایی جز من زندانی تنها. و در جایی دیگر می‌گوید: «ان الذی خلق العالم لنفسه منعه ان ينظر الی احد من احبائه، ان هذا الا ظلم مبین.» یعنی، آن خدایی که جهان را برای خودش خلق کرده او را منع می‌کنند که به یکی از دوستانش بنگرد، این ظلم آشکاری است. «انه یقول حیثذ انی انا الله لا اله الا انا کما قال النقطه من قبل و بعینه یقول من یأتی من بعد.» یعنی، او (حسینعلی) در این زمان می‌گوید: من همان خدایم و خدایی جز من نیست چنان که نقطه (علی محمد) نیز از پیش می‌گفت و کسی که بعد از این می‌آید بعینه همین را خواهد گفت. «قل لا یری فی هیکلی الا هیکل الله، و لا فی جمالی الا جمال الله، و لا فی کینونتی الا- کینونته، و لا- فی ذاتی الا- ذاته و لا- فی حرکتی الا- حرکت و لا- فی سکونی الا- سکونه، و لا- فی قلمی الا- قلمه العزیز المحمود.» یعنی، بگو در هیکل من دیده نمی‌شود مگر هیکل خدا، و در جمال من دیده نمی‌شود مگر جمال خدا، و در کینونیت و ذاتم دیده نمی‌شود مگر کینونیت و ذات خدا، و در حرکت و سکونم دیده نمی‌شود مگر حرکت و سکون خدا، و در قلم دیده نمی‌شود مگر قلم خدا که غالب و پسندیده است. چنان که در قصیده «عز و قائیه در مکاتیب» تصریح می‌کند که: وکل الالوه من رشح امری تألهت و کل الربوب من طفح حکمی تربت یعنی، همه‌ی خدایان از رشحان و آثار فرمانم به خدایی رسیدند و همه پروردگاران از لبریزی حکم من پروردگار گشتند. نبیل زرنندی خطاب به او می‌گوید: خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم پرده برداشته می‌سند به خود ننگ خدایی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

